

تاریخ و صّاف و دو الگوی پیشنهادی برای چاپ آن

حمیدرضا دالوند*

چکیده

تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار، معروف به تاریخ و صّاف تألیف شهاب الدین عبدالله، مشهور به و صّاف الحضرة (۶۶۳ - ۷۳۰ ه. ق) وی از دیوانیان شیراز در عهد حکومت ایلخان مغول بود. تاریخ و صّاف به سال ۱۲۹۶ ه. ق در بمبئی به چاپ سنگی رسیده و در سال ۱۳۳۸ ش در تهران به صورت افست، طبع یافته است، و نویسنده مقاله حاضر، پس از ذکر اهمیت این کتاب و تبیین دیدگاههای و صّاف الحضرة در تاریخ‌نگاری، اهمیت تصحیح انتقادی آن را تذکر داده و چند پیشنهاد در چاپ مجدد و منقح آنها ارائه نموده است. به نظر نویسنده مقاله، تاریخ‌نگاری و صّاف، وقایع‌نگاری نیست، بلکه او هستی را در کلیتی به هم بافته و مستند به فلسفه‌ای خاص، تعبیر و تفسیر کرده است. از نگاه او تاریخ، مجموعه‌ای است از اندوخته‌ها و تجربه‌های بشری. نویسنده بر آن است که توصیف نثر تاریخ و صّاف با عباراتی چون «سخافت انشاء»، «پیچیدگی عبادات و تکلف»، بی انصافی در حق و صّاف الحضرة است و باید تاریخ و صّاف را به دیده تأمل و تعمق نگریم و مزایای آن را نیز از نظر دور نداشت. از آنجا که و صّاف الحضرة در تألیف تاریخ و صّاف از علوم متعددی بهره برده است، لذا به نظر نویسنده مقاله، در تصحیح انتقادی آن باید افراد مختلف با تخصصهای متعدد، اشتراک داشته باشند.

* پژوهشگر تاریخ.

بی‌شک کمتر کسی در حوزه تاریخ و ادبیات فارسی یافت می‌شود که نام تاریخ و صاف را نشنیده باشد. چنین آوازه‌ای بیشتر مدیون زبان دشوار و دیرآشنای این اثر است تا نتیجه مطالعه و بهره‌مندی از محتوی آن. دشواری یاد شده اگر نگوییم ترس که رمیدگی و وازدگی دامنه‌دار و دیرپای را در ذهن‌ها سبب شده است چنان که بسیاری بی‌آنکه حتی آن را دیده باشند، اینگونه می‌اندیشند. از این رو ناگزیر از خود می‌پرسیم: آیا چنین ذهنیتی درست است؟ آیا تاریخ و صاف چنان دشوار است که ترسناک باشد؟ و سرانجام اینکه واقعیت تاریخ و صاف چیست؟

باید بپذیریم که درک تاریخ و صاف در سنجش با دیگر بخش‌های میراث برجای مانده از پیشینیان دشوارتر است و همواره نیز برای چیرگی بر این دشواری تلاشهایی صورت گرفته است. آثاری چون: حل مشکلات تاریخ و صاف، شرح شواهد تجزیة الامصار، شرح ترکی تاریخ و صاف، تحریر تاریخ و صاف و گزیده‌های آن^۱ نمونه‌هایی یاد کردنی از این‌گونه تلاشها است، ولی این همه هرگز بدان معنی نیست که چنین ذهنیتی را درست بینداریم. این ذهنیت همچون نگاه ما به بسیاری از دیگر پدیده‌ها، بیشتر توهمی است ساخته دیگران و نتیجه تلقین آنها نه حاصل درک ما از واقعیت موجود. راستی هر چیزی آدابی دارد و به مقدماتی نیازمند است اگر چنین نبود ابوریحان هرگز التفهیم را برای ریحانه دختر حسین خوارزمی که پرسنده نجوم بود، نمی‌نوشت^۲. برقراری ارتباط با تاریخ و صاف نیز نیازمند زمینه‌هایی است. باید آنها را فراهم ساخت تا آن را شناخت. از این رو باید گفت وازدگی از اثر و صاف تنها گناه دشواری آن نیست بلکه برخورد نادرست ما نیز مؤثر بوده است. «سخافت انشاء» از جمله توصیف‌هایی است که در کنار «پیچیدگی عبارات و تکلف» به هنگام یاد کردن از این اثر بکار رفته است^۳ که بی‌گمان اتهامی سنگین و بی‌انصافی بزرگی است و بیش از هر چیز نشان ناآگاهی ما و ناتوانیمان از درک درست عالم مقال و فضای ذهنی و صاف است.

تاریخ نگاری و صاف

شهاب الدین عبدالله فرزند عزالدین فضل الله (۶۶۳ - ۷۳۰ هـ) از دیوانیان شیراز در روزگار فرمانروایی ایلخان مغول است. گویا نخستین نردبان ترقی او خواجه صدرالدین زنجانی نایب الحکومه فارس بود و سپس خواجه رشیدالدین فضل همدانی معرف وی

در نزد پادشاهانی چون غازان خان و اولجایتو گردید.^۴ تاریخ و صاف بهتر از هر اثر دیگری می‌تواند نویسنده‌اش را معرفی کند. آنچه مسلم است و صاف پرورده محیط شیراز سده‌های هفتم و هشتم هجری است. در مکتب‌های این شهر درس خوانده و در همانجا وارد امور دیوانی گردیده است و بتدریج توانسته است به دربار مغول راه یابد. شیراز آن روزگار اوضاع فرهنگی پر رونقی داشت و در آنجا همچون عربستان روزگار ظهور پیامبر اسلام (ص)، کلام و سخنوری از ارزش والایی برخوردار بود، وجود سعدی و حافظ به عنوان نقطه‌های اوج فرهنگی این دو سده، خود گویای همه چیز است. و صاف در چنین روزگاری رشد کرد؛ در فاصله زمانی میان روزگار سعدی و حافظ. او نیز تحت تاثیر آموزه‌ها و ارزشهای روزگارش بود و به دنبال معجزه‌ای کلامی می‌گشت و کوشید تا الگویی تازه بر پایه صنایع ادبی رایج که بطور عمده از دقایق زبان عربی گرفته شده بود، ارائه دهد و نثر فارسی را که - به ویژه در تاریخ نگاری - به ساده نویسی و نزدیکی به زبان عامیانه گرایش پیدا کرده بود، شیوه‌ای نو بنیاد نهد.

وی از زمانه خویش ناخشنود است و می‌نویسد:

امروز فضل فضول و بدایع بدعت و هنر محض بی هنریست... درین عهد
 هنر دشمن، در این ایام نادانی او [و قاحت که عین فضاحتست، فصاحت نام
 می‌نهند و سخافت رای [را] طبع سخاوت زای. تمامی [را] از تمامی کفایت
 شمرده‌اند و سعایت [را] عمده مساعی تصور کرده.^۵
 درد و نگرانی او از آگاهی و دانستن است. از چیرگی بر هنر لطایف و دقایق و رموز
 ادبی است و از اینکه دیگران بی‌آنکه چنین توانایی و تسلطی داشته باشند، پا بدین
 عرصه نهاده و از عواید آن بهره‌مند شده‌اند. از این رو می‌نویسد:
 کدام فاضل اصیل که جز اشک شفقگون از گردش سپهر بی شفقت راتبه
 خدّ و وصال دارد و کدام جاهل لئیم که در غبوق و صبح جام کام از راح
 فتوح مالا مال ندارد.^۶

پس بیهوده نیست اگر ببینداریم و صاف در واکنش به چنین بی‌هنریها و هنرنمایی‌های
 دروغینی بود که نه تنها تجزیه الامصار را نوشت، بلکه کوشید شیوه‌ای دست نیافتنی
 ارائه دهد تا راه را بر گندم نمایان جو فروش بر بندد.
 او نه یک مورخ و ادیب که دانشمندی آگاه به همه علوم پیشینیان است. به جرأت
 می‌توان گفت همه میراث گذشتگان را - چه پارسی و چه تازی - در بردارد. آن همه

رایکایک خواننده و هضم کرده است. اشاراتی که در دیباچه جلد نخست^۷ به آثار بزرگان ایرانی و عرب نموده‌اند، گویای این واقعیت است. فلسفه، منطق، ریاضیات، نجوم، تاریخ و ادبیات از بارزترین دانشهایی است که و صاف در آنها صاحب نظر بوده یا دست داشته است. توصیف‌هایی که از ذات خدای سبحان در تمام دیباچه‌های اثرش به چشم می‌خورد، چیرگی او بر فلسفه و الهیات اسلامی به ویژه با رویکرد مشائی و نیز منطق صوری را نشان می‌دهد: «واجب الوجودی که جوهر بسیط معلول اول را از خزانه کنت کنزاً مخفیا... برون آورد»، «عقل فیاض کل»، «نفس کل»، «جواهر مجردات»، «نفوس مفارقات»، «سلسله امکان»، «اجرام علویات» و... نمونه‌هایی از بکارگیری مفاهیم فلسفی در نوشته‌های و صاف هستند^۸. عنوانهایی مانند «بی‌وفایی دنیا»، «پند و حکمت از بزرگمهر»، «درپند و نصیحت سلاطین» و «شرح قران یا صورت زایچه و احکام و آثار قران»، «رساله گوی و چوگان»، «اصول علم بیان»^۹ و... که در اثر او به چشم می‌خورند، نشانی از تسلط یاد شده هستند و اینکه تاریخ نگاری و صاف، وقایع نگاری نیست بلکه او هستی را در کلیتی به هم بافته و مستند به فلسفه‌ای خاص تعبیر و تفسیر می‌کند. اطناب جمله‌های و صاف گرچه به سبب بهره‌گیری از ادبیات عرب و نیز کمی زیاده روی مانع از درک درست مفاهیم و محتوی نوشته‌هایش شده است، ولی اگر به ضرورت وجودی آنها و نیز بار معنایی‌شان نیک بنگریم، می‌بینیم که این همه نه برای مدح که بخش چشمگیریشان برای تعبیر، تفسیر و توجیه وقایع بکار رفته‌اند. چنانکه برمی‌آید بر آن است تا تاریخ مغول در ایران را به کمک میراث حکیمانه و شاعرانه‌ای که تا به روزگارش رسیده تفسیر کند یا اینکه وقایع تاریخ را به عنوان مصداقی برای فرائد و گفت آورده‌های ادبی - فلسفی ارائه دهد.

و صاف نسبت به تاریخ نیز دیدگاه و تحلیل ویژه خود را دارد. از نگاه او تاریخ مجموعه‌ای از اندوخته‌ها و تجربیات بشر است و خردمندان باید از آن پند گیرند:

فائده علم تاریخ و تجربه احوال گذشتگان آن است که زیرک خردمند بدان پندگیرد و از موجبات شر اجتناب نماید^{۱۰}.

چون عمر انسان کوتاه است و همه چیز قابل تجربه نیست پس با مطالعه تاریخ می‌توان به این تجربه دست یافت زیرا تاریخ علم تجربه است^{۱۱}. از این رو می‌نویسد:

صاحب دولت عالی همت آن بود که زمان دیگران دیده باشد و از آن

انتفاع گیرد و تجربت حال گذشتگان را صیقل آئینه رای خود سازد.^{۱۲}

در نتیجه چنین نگاهی به تاریخ است که در مورد انسان و کارکرد او در این جهان با دریغ یاد می‌کند و افسوس می‌خورد که چرا آدمی زاد «به واسطه تحصیل حطام پنج روزه» نفس خود را به گرفتاری و بدنامی دو جهان مبتلا می‌سازد.^{۱۳}

وصاف به معجزه کلامی باور دارد و در میدان مباحثه بر آن است تا با سلاح زبان و هنرنمایی قلم همالان را چیره شود. ادبیات عرب و صنایع لفظی و معنوی را که اعجاز کلام آسمانی است، به نیکی می‌داند و پارسی را خوب می‌شناسد. اگر چه تجربه‌اش در درآمیختن فارسی و عربی و مغولی - با وجود همه پیروان و مقلدانی که داشت^{۱۴} - ناکام ماند ولی به روشنی توانایی‌های وی را در زمینه ادبیات و زبان عربی و فارسی می‌بینیم. البته این توانایی اگر در سره‌نویسی هر یک از دو زبان پارسی و تازی بکار گرفته می‌شد می‌توانست نتیجه‌ای مطلوبتر بدست دهد. به سخن دیگر وصاف با چنین چیرگی و توانایی که داشت اگر تنها به هر یک از این دو زبان می‌نوشت، می‌توانست در سنجش با نوشته‌های برجای مانده از هم‌روزگاراننش شاهکاری ستودنی بر جای بگذارد. به عنوان نمونه در جایی که به ضرورت پاسخ به یکی از نقادان اثرش درباره‌ی کلیله و دمنه سخن می‌راند و نیز در مکتوبی که به ضرورت عرضه کتاب زیر نام «مکتوب فارسی» آورده است، همچنین در بخشها و قطعه‌هایی از اثرش که عربی خالص است^{۱۵}، به خوبی هنر خویش را به نمایش گذاشته است و این توانایی و تجربه را اثبات کرده است.

بر پایه آنچه اشاره شد وصاف نه تنها آگاهانه دست به چنین کاری زده است که مدعی نیز هست و در پی بنیاد نهادن مکتب نوینی در تاریخ نویسی ایرانی است که در آن شیوه بیان بر محتوی آن برتری دارد^{۱۶}. خود در این باره چنین می‌نویسد:

معلوم رای بلاغت آرای ارباب حقایق باشد که محرر و منشی را غرض از تسوید این بیاض مجرد تقیید اخبار و آثار و تنسیق روایات و حکایات نیست... خلاصه آنچه این اوراق به ذکر آن استفراق یافت، در موجزترین عباراتی... و مختصرترین اشارتی... بی‌زوائد شواهد و امثال محرر شدی. اما نظر بر آن است که این کتاب مجموعه صنایع علوم و فهرست بدایع فضایل و دستور اسالیب و قانون قوالیب براعت باشد. و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است، در مضامین آن بالعرض معلوم گردد چنانکه فضلاء صاحب طبع نکته‌یاب که روی سخن در ایشان است، بعد از تأمل شافی انصاف دهند که در رشاقت لفظ و سیاق معنی و حسن مواقع تضمین و لطف مراتع تحسین و

تزیین برین نمط در عرب و عجم مسبوق به گیری نیست بل اگر با دگر کتب معارضه کنند از آنجا آبی بروی کار بازآید.^{۱۷}

پس ناگزیریم تاریخ و صاف را به عنوان واقعیتی در خور بررسی بپذیریم که بر پایه آن هم خود اثر و هم نویسنده آن پیامی فراتر از تصور و توقع معمول دارند: اثرش مظهر یک مکتب تاریخ نویسی است و شخصیت علمیش الگویی مناسب برای یک مورخ کامل و همه آگاه است. آشنایی با تاریخ و صاف و توانایی نویسنده آن پیش از هر چیز این پرسش را در پیش رویمان قرار می‌دهد که آیا تفسیر نمادین چنین اثری را از ظرافت و رمز و رازی این نیست که هر مورخ باید به همه دانشها، رویدادها و جریانهای فرهنگی تاریخی روزگار خویش آگاه باشد و تاریخ نگاری چیزی فراتر از یادداشت وقایع است؟!

تاریخ و صاف

نام آن تجزیة الامصار و تزیة الاعصار است، ولی بیشتر به تاریخ و صاف آوازه دارد. هدف اصلی نویسنده نشان دادن ارادت خویش به شیوه نگارش عظاملک جوینی نویسنده تاریخ جهانگشا بوده و کوشیده است تا ذیلی بر آن فراهم سازد. در پایان شعبان ۶۹۹ هـ نگارش اثرش را آغاز کرده است^{۱۸} و در ۱۳ رجب ۷۰۲ هـ در منزل «عانه» به هنگام اردوکنی غازان به شام، به یاری خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی آن را به پادشاه مغول عرضه می‌کند و مورد قبول قرار می‌گیرد^{۱۹}. از این رو باید گفت او نخست کتابی در سه جلد می‌نویسد که جلد نخست آن شامل رویدادهای آغاز پادشاهی چنگیز، آمدن هلاکو و فتح بغداد تا آغاز سلطنت ارغون و چیرگی وی بر احمد است. جلد دوم به احوال فارس، اتابکان لر و وزارت سعدالدوله یهود تا پایان سلطنت ارغون می‌پردازد. جلد سوم از ارغون تا پایان سلطنت غازان خان است که در آن به حکومت گیخاتو، اصلاحات غازانی، رویدادهای فارس و کرمان، همچنین مسائل هند، مصر و شام برمی‌خوریم. با این وجود و با توجه به تأکید او^{۲۰} بنیاد کتاب بر نگارش چهار جلد نهاده شده است. جلد چهارم اثر تاریخ روزگار سلطان اولجایتو است که از پایان کار غازان آغاز می‌شود و تا پایان پادشاهی اولجایتو ادامه دارد. البته در این مجلد همچنان به رویدادهای کرمان، ملوک ایگ، مصر، هند و چین نیز پرداخته شده است. با نگارش جلد چهارم، در روز پنج‌شنبه ۲۴ محرم ۷۱۲ هـ در شهر سلطانیه برای دومین بار کتاب

یاد شده به پادشاه وقت عرضه می‌شود. این بار هم یاور او رشیدالدین فضل‌الله همدانی ولی پادشاه سلطان محمد خدابنده است.^{۲۱} جلد پنجم اثر که به تاریخ پادشاهی ابوسعید آخرین ایلخان مغولی ایران می‌پردازد، در حقیقت افزوده‌ای بر چهار جلد نخست است و رویدادهای این دوره را تا ۷۱۹ ه. ق که نبرد سلطان ابوسعید و امیران شورشی روی داد^{۲۲}، دربر می‌گیرد.

بنیاد کتاب نیز حالتی نمادین دارد و برگرفته از نظام و ترکیب چهار عنصر اصلی جهان است.^{۲۳} او با افزودن جلد پنجم به نوعی تناقض می‌رسد که در توجیه و رفع آن چنین می‌نویسد:

در مجلد رابع مسطور است و در دستور حافظه مستور که اقسام این کتاب عناصر وار بر چهار مدار لایق تر می‌نماید پس وضع خامس را به کدام ملواح متعرض شوم. عقل گفت که دلیل حصر عناصر اربعه آنست که حرکت عنصری یا از مرکز باشد به محیط یا از محیط به مرکز. اما آنچه از مرکز باشد به محیط خفیف مطلق باشد یعنی آتش یا خفیف به اضافه باشد یعنی هوا و اما آنچه از محیط باشد به مرکز ثقیل مطلق باشد یعنی خاک یا ثقیل به اضافه باشد یعنی آب. و حرکت فلک حرکتی مستدیر است پیرامون مرکز به اصطلاح حکما آن را طبیعت خامسه خوانند. و هیولی عناصر که مشترک افتاده بی‌ارتیاب و صور آن با همدیگر در معرض تبدیل و انقلاب چنانکه هوا آتش گردد و آب هوا و خاک آب شود و هوا آب. اکنون چه وضع عالی تر از آن می‌خواهی که وضع این مجله مجلد پنجم زیباتر از حجله مخلد انجم موافق طبیعت خامسه افلاک باشد و موسوم به یمن القاب زاهره یاد شاهزاده عالم که دولت روز افزونش.^{۲۴}

بر پایه آنچه آمد، محتوی تاریخ و صاف را به سه بخش عمده می‌توان تقسیم کرد:

الف. تاریخ عمومی: تاریخ مصر، شام، چین و هند.

ب. تاریخ ایران: ایلخانان مغول از هلاکو تا ابوسعید.

ج. تاریخ‌های محلی: فارس و همسایگان.

عمده‌ترین منابع و صاف را چنین می‌توان برشمارد: تاریخ شفاهی چنانکه خود می‌نویسد: «و از معتبران کیفیت آن باز جست»^{۲۵}. مشاهدات شخصی، زیرا او و پدرش از دیوانیان به نام روزگار خود هستند و با مردم - به ویژه مردم فارس - به طور مستقیم

در ارتباط بوده‌اند. از این رو فشارهای مالیاتی و فساد مالی، همچنین سودجوییهای اشخاص را به روشنی منعکس کرده است. به عنوان نمونه از مطالبی می‌توان یاد کرد که در زیر عنوانهایی چون: ذکر ظلم جوشی در فارس به سال ۶۹۸ هـ، بعضی شدائد فارس (ظلم به رعیت در روزگار غازان خان)، غارت نواحی فارس، شکایت از عمال، صفت بعضی ظلمه فارس و... آمده‌اند.^{۲۶} اسناد و مکاتبات دیوانی مانند: نامه هلاکو به شامیان و پاسخ شامیان، نامه احمد به مصر و پاسخ آن، مکتوب فخرالدین احمد بن ابراهیم به سلطان علی بن هزیرالدین مؤید، قانون خراج ممالک، خراج ممالک و صورتحساب آنها، رساله الشکوی در تظلم خواهی مردم فارس و...^{۲۷}

ارزش دیگر اثر و صاف وجود رساله‌های مستقل در درون آن است. این رساله‌های علمی، سیاسی، اجتماعی و ادبی بیشتر از جلد سوم به بعد دیده می‌شوند و مهمترین آنها به قرار زیر است: در پند و نصیحت سلاطین، شرح قرآن صورت زایچه و احکام، رساله اخلاق السلطنه فی الاحوال و الازمنه، نصیحت ملوک، مقاله گوی و چوگان، رساله اصول علم بیان و رساله تشبیه^{۲۸}.

زبان تاریخ و صاف که به نثر متکلف مصنوع آوازه دارد، به گفته خود او ترکیبی از اطناب و ایجاز است. نویسنده مدعی است تا پیش از او کسی نتوانسته است چنین کاری را انجام دهد و او آغازگر راه است.^{۲۹} با اینهمه چنین نثری همواره - حتی به روزگار نویسنده - مورد نقد و بررسی‌های متفاوتی قرار گرفته است: برخی چون عزالدین ابوبکر ابهری به هنگام عرضه کتاب به اولجایتو بر دهان و صاف بوسه می‌زند^{۳۰} و گروهی دیگر لب به انتقاد گشوده که این شیوه سخنوری در بیان تاریخ ناتوان و ناکار آمد است زیرا به سبب توجه به بدایع و صنایع ادبی، مقاصد تاریخ دیرتر به فهم می‌رسد.^{۳۱} و صاف نیز به این انتقادهای پاسخ گفته است. او موضوع کتاب خود را فراتر از تاریخ یعنی «بدایع ترسل و علم معانی و سخن رانی» دانسته است^{۳۲} و همچنان تأکید دارد که چنین کاری تنها از دست او برآمده و همتایی ندارد. اگر کسی نیز این سخن را نمی‌پذیرد، همچون او رساله‌ای بدین شیوه بپردازد یا بیاورد.^{۳۳} و سرانجام در پاسخ منتقدان رنجیده خاطر بانگ برمی‌آورد:

گر بی‌هنران قدر هنر هیچ ندانند ای عقل خجل نیستم که تو دانی^{۳۴}

روزگار ما و تاریخ و صاف

به روزگار پهلوی اول به تدریج چاپ انتقادی متون فارسی به شیوه‌های نوین علمی در ایران آغاز شد و نسلی که برخاسته از سنت کهن آموزش و پرورش ایران بودند و در نتیجه همنشینی با اروپائیان شیوه‌های علمی تصحیح و نقد متون را فرا گرفتند،... نهضتی را آغاز کردند که تا به روزگار ما نیز ادامه یافته است و خوب یا بد کما بیش از کارنامه آنها آگاه هستیم. علامه قزوینی، جلال همایی، سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی و... همچنین شاگردان و شاگردان آنان تلاش چشمگیری برای باز زنده سازی میراث پیشینیان انجام دادند با این وجود تاریخ و صاف با همه ارزش و اهمیتش از این نهضت بی نصیب ماند.

تنها کار جدی در این باره تحریر آن توسط استاد ارجمند جناب آقای آیتی در دهه چهل بود که باز جای شکرش باقی است. بسیاری از آثار ریز و درشت، خوب یا بد و مهم یا بی اهمیت چاپ شدند. آن هم نه یک بار که گاه چند چاپ و چند تصحیح را می توانیم از یک اثر نام ببریم. تاریخ و صاف تنها در ۱۲۶۹ هـ آن هم در بمبئی به همت ایرانیان مقیم هند به صورت چاپ سنگی منتشر شد و در آبان ۱۳۳۸ خورشیدی در تهران افست گردید. از این رو باید گفت تاریخ و صاف تنها به سبب دشواری نثرش مورد بی مهری قرار گرفت. به گونه‌ای که حتی کمتر ناشری حاضر شد افست آن را تکرار کند و امروز باید برای یافتنش چندین و چند کتابخانه عمومی و خصوصی را زیر پا نهاد تا بلکه بتوان زیارتش کرد. همین خود در جدایی و غریبی بیشتر پژوهشگران و دانشجویان تاریخ و ادبیات ایران با و صاف مؤثر بوده است. به هر حال با توجه به ویژگیهای اثر و صاف باید پذیرفت چاپ و نشر انتقادی و پاکیزه آن وظیفه‌ای بود که دست زمان بر عهده نسل اول منتقدان و تصحیح کنندگان متون فارسی نهاده بود زیرا آن نسل هنوز از میراث سنتی و آموزه‌های مکتبی که و صاف پرورده آن است، دور نیفتاده بودند: عربی را خوب می دانستند و به دقایق و رموز صنایع لفظی و معنوی پارسی و تازی چیره بودند. اما به هر دلیلی - روا یا ناروا - کوتاهی کردند و این مهم را انجام ندادند. عدم توجه نسل اول منتقدان از سویی و از دیگر سو تغییر تدریجی نظام آموزش و پرورش به ویژه دوری از آموزه‌های مکتبی کهن و کم رنگ شدن نقش زبان و ادبیات عرب در میان ادیبان و مورخین هم‌روزگار ما سبب شده تا وجود تاریخ و صاف و درک آن به مشکلی جدی تر از پیش تبدیل شود. آنچه گفتنی است اینکه باید بیش از این

زمان را از دست نداد. حتی بازنویسی همین چاپ سنگی هند و چاپ آن به کمک تجهیزات و فن‌آوری روز غنیمتی بزرگ است. هر بزرگواری به هر نیتی و با هر کیفیتی آن را انجام دهد، خدمتش را باید ارج نهاد.

شاید بزرگانی دامن همت بر کمر زده‌اند و چنین کار سترگی را آغاز نهاده‌اند و یا چنین مردانی هنوز باشند که آرزوی این خدمت بزرگ را در سر دارند. اگر چنین است بنده به عنوان یک دانشجوی ایران‌شناسی و دوستدار میراث فرهنگی ایران - که بی‌هیچ تعارفی خود را در برابر هنرنمایی‌های و صاف کوچک می‌دانم - آرزوی کامیابی آنان را دارم. از این رو به نیت خیر و نه برای اظهار فضل، پیشنهادهایی برای چاپ بهتر این اثر تقدیم می‌دارم. امید است ارزش استفاده داشته باشد.

۱- تاریخ و صاف - با توجه به آنچه پیش از این گفته آمد - اثری چند وجهی است. از این رو تصحیح آن کاری است که اراده جمعی را نیاز دارد و بهتر است توسط گروهی که ادیبان فارسی و عرب، مورخان روزگار مغول، آگاهان به علوم کهن اسلامی و ایرانی چون فلسفه، منطق، ریاضی، نجوم و همچنین نسخه‌شناسان برجسته اعضا یا مشاوران آن باشند، تصحیح انتقادی و چاپ شود.

۲- به جای شرح دشواری و توضیح و تفسیرهای متن در پانویس، این‌گونه حواشی و افزوده‌ها در مجلدی جداگانه آورده شوند و در پانویس تنها اختلاف نسخه‌ها ذکر شود.

۳- آنچه که پیش از همه در درک درست تاریخ و صاف مهم است و می‌تواند کارا باشد، ساختار شکنی متن حاضر است: تفکیک دقیق متن به مجلد، بخش، فصل، عنوان کلی، عنوان جزئی و پاراگراف، به گونه‌ای که هر بند یا پاراگراف تنها یک موضوع کوچک از یک عنوان جزئی را شامل بشود، ساختار شکنی دسترسی آسان به مطالب را فراهم خواهد ساخت و از دشواریهای درک مقصود نویسنده خواهد کاست. در این زمینه می‌توان با ساختن عنوانهای کلی و جزئی جدید و آوردن آنها در [] بهره برد.

۴- فراتر از ساختار شکنی و سازماندهی نوین موضوعات و محتوی اثر، باید از ظرفیتهای قلم و رنگ برای حل مشکل نثر و صاف یاد کرد. همچنانکه وی مدعی پی گرفتن دو هدف «سخن پردازی» و «تاریخ نگاری» است، می‌توان به کمک تنوع قلم و رنگ این دو را از هم جدا ساخت. در این زمینه دو الگو را می‌توان ارائه کرد:

الف: استفاده از رنگ. جمله‌ها یا مفاهیم و اجزای اصلی جمله‌هایی را که ارزش

تاریخی دارند و یا بیان کننده اصل کلام و نظر نویسنده هستند، با رنگ مشکی تایپ شوند و لقبها، شبه جمله‌ها، دعاها، بیتها، مثلها و جمله‌های پیرو، توضیحی و معترضه‌ای که برای بیان مکرر موضوع و نیز مدح افراد یا به عنوان شاهد آمده‌اند و بیشتر به توجیه مطلب و نیز هنرنمایی‌های لفظی و معنوی نویسنده اختصاص دارند، با رنگی متفاوت تر چیده شوند. فایده این کار این است که شاخ و برگ‌های مغلق و گمراه کننده از اصل مطلب جدا می‌گردند و خواننده کم حوصله امروزی که به دقایق زبانی - به ویژه ادبیات و زبان عرب - آشنایی ندارد، به آسانی پیام اصلی نویسنده را دریافت می‌کند و کتاب برای بسیاری از پژوهشگران تاریخ قابل استفاده می‌شود. همچنین کتاب مثله نشده است و برای آنهایی که اهل ادب هستند و در پی کشف رموز نثر و صاف می‌باشند، مطالب شسته و رفته تر و آماده شده‌اند. گذشته از اینها، خود توصیف‌ها نیز ممکن است ارزش تاریخی و پژوهشی داشته باشند که در این روش - در سنجش با روش تحریر و بازنویسی - نه تنها حذف نشده‌اند بلکه به شکلی برجسته تر ارائه گردیده‌اند و پژوهشگر تاریخ با دقت بیشتری می‌تواند آنها را بررسی کند.

ب. استفاده از ظرفیتهای قلم. همان «روش الف» است ولی به جای استفاده از رنگ از تغییر اندازه قلم استفاده می‌شود: مطالب اصلی با قلم درشت و اصلی متن تایپ می‌گردند و مطالب ادبی و اطنابها که قرار بود با قلم رنگی چاپ شوند، با همان رنگ ولی با اندازه‌های کوچکتر چیده می‌شوند.

در زیر نمونه‌هایی از هر دو الگو آمده است. بدیهی است در اینجا بیشتر ارائه شیوه صفحه‌آرایی و چیدن مطالب مورد نظر بوده است نه وسواسهای مربوط به درستی و نادرستی متن. از این رو به سبب اشتباهات مسلم آن پیشاپیش پوزش می‌خواهیم.





پی‌نوشت‌ها

۱. منزوی، احمد، فهرستواره، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۹۱۹ - ۹۲۰.
۲. بیرونی، ابوریحان، التفهیم، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: بابک ۱۳۶۲، ص ۲.
۳. صدری افشار، غلامحسین، تاریخ در ایران (شرح احوال و معرفی آثار مورخان و جغرافیدانان ایران)، تهران: ابن‌سینا ۱۳۴۵، ص ۱۶۶.
۴. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات فردوس ۱۳۷۳، ج ۳/۲، صص ۱۲۵۹ - ۱۲۶۲.
۵. وصال، تاریخ وصال، به اهتمام حاجی محمد مهدی اصفهانی، بمبئی ۱۲۶۹ ق. تهران: کتابخانه ابن‌سینا و جعفری تبریزی ۱۳۳۸ خ، ص ۹.
۶. پیشین.
۷. پیشین، صص ۷ - ۹ و نیز نک. ص ۶۰۲.
۸. پیشین، صص ۲ - ۳، ۱۴۶.
۹. نک. پیشین، صص ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۸۰ - ۲۸۱، ۳۵۶ - ۳۵۹، ۵۵۱، ۵۹۲ - ۵۹۵.
۱۰. پیشین، ص ۵۹۵.
۱۱. نک. پیشین، ص ۶.
۱۲. پیشین، ص ۶۵۱.
۱۳. نک. پیشین، ص ۱۰۹.
۱۴. از موهب‌الهی معین‌الدین معلم یزدی باید به عنوان نخستین پیر و وصال در میان ایرانیان یاد کرد (نک حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، بیروت دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۵). تاریخ وصال در خارج از ایران به ویژه در قلمرو امپراتوری عثمانی هواداران فراوانی داشته است و به عنوان یک سبک تاریخ‌نگاری مطرح مورد توجه بوده است و سلاطین بزرگ عثمانی چون سلطان محمد فاتح و سلیم اول و سلیمان قانونی بدین تاریخ عشق می‌ورزیدند. چنانچه سلیم اول در گرم‌جنگ مصر، حسن شاه پدرسه‌الدین مورخ عثمانی که از اهل ایران بود مأمور نویساندن نسخه‌های از تاریخ وصال کرد، چرا که نسخه نفیسی از این کتاب داشت و اعراب بدوی در صحرای مصر آن را سرقت کرده بودند. سلطان سلیم مانند جد خود سلطان محمد فاتح به خواندن آن بسیار مایل بود، و افزون بر سلاطین عثمانی علمای عثمانی نیز علاقه وافری بدین تاریخ داشتند. نیلی احمد افندی کتاب لغت عرب متعلق به تاریخ وصال را که قبل از او رئیس افندی ابوبکر شروانی شروع به تألیف کرده بود به انجام رساند و مفتی قدیم وصال عبدالله که در زمان نادر به ایران آمد تخلص خود را وصال کرده بود. این عشق و علاقه به تاریخ وصال به گونه‌ای بود که امروزه تنها در کتابخانه دانشگاه استانبول تعداد ۱۲ نسخه از آن نگهداری می‌شود (هاشم پور سبحانی، توفیق و حسام‌الدین آق‌سو فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۴، شماره‌های ۳، ۲۰۴، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۸، ۵۹۸، ۶۴۱، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۳، ۱۴۰۳، ۱۴۱۹؛ تاریخ امپراطوری عثمانی / تألیف‌ها مرپورگشتال، ترجمه میرزا زکی مازندرانی؛ باهتمام جمشید کیان‌فر. تهران: زرین، ۱۳۶۷ - ۱۳۷۰).
۱۵. نک. وصال، تاریخ وصال، صص ۴۰۶ - ۴۰۷، ۴۲۷ - ۴۲۹.
۱۶. حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، ج ۱، ص ۳۰۹.
۱۷. وصال، تاریخ وصال، ص ۱۴۷ و نیز نک. ص ۴۰۵.
۱۸. پیشین، ص ۶.
۱۹. پیشین، ص ۴۰۵.

۲۰. نک. پیشین، ص ۴۰۵.
 ۲۱. پیشین، ص ۵۴۴.
 ۲۲. پیشین، ص ۶۴۳.
 ۲۳. نک. پیشین، ص ۳۹۵.
 ۲۴. پیشین، ص ۶۰۴.
 ۲۵. پیشین، ص ۶.
 ۲۶. نک. پیشین، صص ۳۶۳، ۲۲۸، ۳۷۰، ۴۳۷، ۶۳۰.
 ۲۷. نک. پیشین، صص ۴۳-۴۴، ۱۱۳-۱۱۸، ۳۰۳، ۴۳۵، ۴۴۱، ۳۶۴-۳۶۵.
 ۲۸. نک. پیشین، صص ۲۸۰-۲۸۱، ۳۵۶-۳۵۹، ۴۸۴، ۴۸۹، ۵۵۱، ۵۹۲-۵۹۵.
 ۲۹. نک. پیشین، ص ۱۴۷.
 ۳۰. نک. پیشین، ص ۵۴۹.
 ۳۱. نک. پیشین، ص ۵۹۲.
 ۳۲. پیشین، ص ۵۹۲.
 ۳۳. نک. پیشین، ص ۵۹۵.
 ۳۴. پیشین، ص ۹.

